



## قصه کربلا

برش‌هایی از زندگانی امام حسین علیه السلام  
از آغاز تا پرواز

---

مهدی قزلی

تقدیم به

حضرت حر و حضرت جون  
که امید بازگشت و پذیرفته شدن  
را در دل و دیده شیعیان  
تا پایان تاریخ زنده نگه داشتند

---

فصل آغاز ۹

▶ پیامبر از جلوی خانه فاطمه رد می‌شد که صدای گریه‌ای شنید، گریه حسین. گفت: دخترم آرامش کن. مگر غمی دانی از گریه حسین اذیت می‌شوم.

فصل فتنه ۲۵

▶ مغیره جواب داد: معاویه! تو خون‌ریزی‌ها و اختلافات بعد از عثمان را دیدی. از مردم برای یزید بیعت بگیر تا اگر اتفاقی برای تو افتاد، خون‌ریزی و فتنه دوباره به پا نشود...

فصل کوفه ۴۳

▶ عجیب نیست که قبل از نماز مغرب مردم در مسجد کوفه جمع شدند به رهبری مسلم و بعد از نماز عشا جمع شدند به دستور پسر زیاد؟...

فصل راه ۶۷

▶ فرزاد گفت: دل‌های مردم با شماست اما شمشیرهاشان با بنی‌امیه، البته قضا به دست خداست. امام گفت: راست می‌گویی. ما هم تسلیم هستیم و راضی به قضای الهی...

فصل مقصد ۷۹

▶ کاروان که در کربلا اتراق کرد امام فامیل و یارانش را جمع کرد و برای‌شان صحبت کرد: ... مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبان‌شان. تا با دین زندگی‌شان بگذرد، دین‌دار هستند اما وقت آزمایش دین‌داران کم‌اند...

فصل واقعه ۹۷

▶ سپاه دشمن گاهی هلهله می‌کردند صدای امام به گوش‌ها نرسد. شاید اگر می‌رسید هم اثر نمی‌کرد چون لقمه حرام به جان‌شان اثر کرده بود. این هلهله‌ها جاهایی البته بد نشد مثلا آنجا که امام بلند گریه کرد و گفت: الان انکسر ظهری...

فصل اسارت ۱۴۹

▶ مردم که کم‌کم فهمیدند اسرا کی هستند، حال جشن‌شان عوض شد به عزاء. اول پج پج و بعد همهمه و بعد گریه و آخر ضجه. سجاد پسر حسین تعجب کرد و واماند. گفت: شما برای ما گریه می‌کنید؟ پس چه کسی ما را کشت؟...

فصل انجام ۱۸۵

▶ اگر پیامبر به جای این‌که سفارش دوستی با ما را می‌کرد، مردم را به جنگیدن با ما تشویق می‌کرد، رفتارشان از این بدتر نمی‌شد. از این مصیبت بزرگ و سنگین و تلخ  
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.



گاهی می‌شود اتفاقی ناگوار آرام آرام در زندگی رخ می‌دهد. اتفاقی که اگر آرام آرام رخ نمی‌داد، هیچ‌کس باورش نمی‌کرد. اتفاقی که همه نگاهش می‌کنند، دوست ندارند واقعیت داشته باشد ولی دارد. چه بسا خود آدم هم دستی در آن داشته باشد.

آن‌چه در عاشورای سال شصت و یک در کربلا اتفاق افتاد هم از این دست است. ماجرای که ریشه‌اش در جاهلیت اعراب حجاز بود و بعثت پیامبر آخرین از بین آن‌ها و عدم توان مردم در انکار پیامبر و اسلام و خلافت و کشورگشایی‌ها و اخلاص علی و شجاعت علی و عدل علی و خلافت علی و نامردمی نامردان و مردی مردان و خواست خدا و تمکین حسین ولی خدا.

این اتفاق باعث شد آخرین پسر دختر یک پیامبر از شرق تا غرب عالم جسمش بر پهنه خاک بیفتد و بشود آن‌چه نباید.

انگار همه دنیا خواب‌نما شده بودند. خون نواده رسول خدا که زمین ریخت کم‌کم خواب از سر آدم و عالم پرید. هرکه از خواب بیدار می‌شد یا دیوانه می‌شد یا فدایی یا فراری.

ماجرای کربلا بیش‌تر به یک قصه شبیه است. قصه‌ای که واقعی‌ست اما باورکردنی نیست و ای کاش این فقط یک قصه بود.

این مجموعه سعی خواهد داشت روایتی ساده، صریح و کامل از این ماجرا داشته باشد.

